



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۳ دی ۱۳۸۸

مصادف: ۱۷ محرم الحرام ۱۴۳۱

جلسه: ۴۵

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

موضوع جزئی: حقیقت حکم شرعی

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### نظر مرحوم محقق عراقی

بحث در این بود که در باب حکم شرعی دو مسلک رئیسی و اصلی وجود دارد؛ یکی اینکه حکم شرعی یک امر واقعی است و دیگر اینکه حکم شرعی یک امر اعتباری است یعنی اقوال مختلفی که درباره حقیقت حکم شرعی بیان شده بود را می توان مجموعاً به این دو مسلک برگرداند و گفتیم از بعضی اقوال بر می آید که حکم شرعی یک امر واقعی است و از بعضی دیگر از اقوال استفاده می شود که حکم شرعی یک امر اعتباری است.

از جمله کسانی که قائل است حکم شرعی یک امر واقعی است و بیانی در این رابطه هم دارند مرحوم محقق عراقی است، البته عرض کردیم همه کسانی که حکم شرعی را به اراده تفسیر کرده اند اعم از اینکه ابراز را به عنوان یک قید ذکر کنند یا نکنند و همچنین آنهایی که حکم شرعی را به علم به اشمال بر مصالح و مفاسد معنا کرده اند، علی القاعده این افراد باید حکم شرعی را یک امر واقعی بدانند و مرحوم محقق عراقی از آنهایی است که فرموده بود: حکم شرعی عبارت است از اراده ای که به وسیله قول و فعل ابراز شود.

قبل از اینکه کلام ایشان را بیان کنیم و به بررسی نظر ایشان بپردازیم باید بگوییم که ایشان این بحث را فقط در مورد احکام تکلیفیه گفته اند، نه در مورد مطلق حکم و می گویند حکم تکلیفی یک امر واقعی است و مجعول نیست. مرحوم محقق عراقی در بحث استصحاب<sup>۱</sup> مدعی است همین که در مورد احکام وضعیه نزاع واقع شده است که آیا احکام وضعیه مجعول هستند یا نیستند؟ نشان دهنده این است که در مورد احکام تکلیفیه نزاع و اختلافی در کار نیست و مورد وفاق است که احکام تکلیفیه مجعولند، ایشان ادعا می کنند که اینکه در باب تکالیف جعل مسلم گرفته شده است لعل نظر به مرحله بعث، الزام و ایجاب بوده است چون این عناوین بعث، الزام و ایجاب از عناوینی هستند که از مرحله انشاء انتزاع می شوند یعنی اگر انشاء حاکم نباشد جایی برای اعتبار اینها نخواهد بود ولو اینکه اراده حقیقیه از ناحیه آمر به یک فعلی متعلق شده باشد، ایشان می فرماید که باب تکالیف ربطی به امور جعلیه ندارد الا اینکه ما یک نوع عنایت و ادعا در این مورد مطرح کنیم چون حقایق جعلیه در نظر ایشان عبارت اند از اعتباراتی که متقوم به انشاء هستند و این انشاء به خاطر این است که به وسیله آن به آن حقایق برسیم یعنی قصد و انشاء علت تامه تحقق آن امور است مثلاً وقتی ملکیت به عنوان یک حقیقت جعلیه تحقق پیدا می کند، با انشاء قصد می شود که این حقیقت تحقق پیدا کند و انشاء سبب می شود که این امور تحقق پیدا کند، یعنی قوام این حقایق به انشاء و قصد توصل به آن حقایق بواسطه انشاء و احکام شرعیه است لذا می فرماید اگر قصد

<sup>۱</sup>. نهایه الافکار، ج ۴، ص ۷۹، ۷۸.

انشاء نباشد اینها در وعاء اعتبار محقق نمی‌شوند، چنانچه در همه امور قصديه مطلب همین طور است، مثلاً در تعظیمات و توهینات؛ وقتی تعظیم و تکریم تحقق پیدا می‌کند که قصد تحقق آن عنوان به وسیله انشاء شود یا همچنین در مورد توهین و تمامی امور قصديه دیگر، که قوام و تحقق آنها به قصد و انشاء آنها است، در ادامه مرحوم محقق عراقی فرق بین این حقایق جعلیه و این نحوه از اعتباریات را با اعتبار محضه و امور انتزاعیه بیان می‌کنند که مورد بحث ما نیست.

### عدم جریان جعلیت در تمامی مراتب حکم:

بعد از ذکر این مقدمات می‌فرماید جعلیت به این معنایی که گفتیم، در مورد احکام تکلیفیه معنا ندارد و فقط در مورد احکام وضعیه معنا دارد. در توضیح عدم تصور جعلیت نسبت به احکام تکلیفیه می‌فرمایند این نحوه از جعلیت نسبت به هیچ یک از مراتب حکم معنا ندارد و یک یک این مراتب را بیان می‌کنند و جعلیت را در آنها رد می‌کنند، ایشان می‌فرماید نسبت به مرحله مصلحت و علم به مصلحت کاملاً روشن و واضح است که جعلیت به آن معنایی که گفتیم نسبت به این مرحله معنا ندارد، جعل در مورد علم به مصلحت متصور نیست و علم به مصلحت یک امر واقعی است.

همچنین نسبت به مرحله اراده و لب اراده که به تعبیر ایشان روح تکلیف است می‌فرماید: جعل متصور نیست چون اراده از کیفیات نفسانی است که تابع علم به مصلحت و مفسده است یعنی اراده تابع علم به مصلحت است و کراهت هم تابع علم به مفسده است و این هیچ ربطی به انشائات ندارد و این یک کیفیت نفسانی است که تابع جعل و انشاء نیست. نسبت به انشاء مبرز اراده، می‌فرماید جعل و انشاء معنا ندارد چون انشاء یک امر واقعی است و از مقوله فعل است، کسی که انشاء می‌کند کاری را انجام می‌دهد، انشاء یک فعل است و خارج از اعتباریات است، پس نسبت به این مرحله هم جعلیت به این معنا متصور نیست.

تنها یک مرحله باقی می‌ماند که مرحله بعث، الزام و ایجاب است که نسبت به این مرحله هم می‌فرماید: بعث، الزام و ایجاب از عناوینی هستند که از ابراز اراده انتزاع شده‌اند یعنی وقتی اراده آمر ابراز می‌شود آن وقت از این اراده مبرزه به انشاء انتزاع بعث، الزام و ایجاب می‌شود، پس اینها از عناوین منتزعه از ابراز اراده هستند که خواه این اراده با قول ابراز شده باشد یا به فعل، که وقتی این اراده ابراز شد آن وقت است که این عناوین انتزاع می‌شود. پس باید بینیم این عناوین بعث، ایجاب و لزوم آیا آن جعلیتی که در باره احکام وضعیه تصویر فرمودند یعنی آن چیزهایی که حقیقتشان به انشاء و قصد است- آیا آن جعلیت در مورد این عناوین انتزاعیه معنا دارد یا ندارد؟ ایشان می‌فرماید که آن جعلیت در مورد آنها متصور نیست، چون این عناوین یعنی بعث، الزام و ایجاب همانطور که گفته شد از مرحله ابراز اراده خارجیه انتزاع شده‌اند و عقل این عناوین را با عنایات خاصه از آن اراده مبرزه انتزاع کرده است و اگر عقل حکم به لزوم امثال و حکم به لزوم پیروی از این اراده می‌کند، این نه به این خاطر است که انشاء و جعلی در کار است بلکه علت حکم عقل به لزوم امثال و پیروی صرف اطلاع بر اراده مولی است. یعنی همین که مکلف و عبد اطلاع بر اراده مولی و اراده حاکم پیدا کرده عقل امر می‌کند که امثال واجب است و باید این اراده مولی و حاکم را به اتیان و به تحقق برساند. پس چه این حاکم و مولی قصد طلب بکنند یا نکنند و چه اساساً بعث به ذهن مولی خطور بکند یا نکند عقل حکم به امثال می‌کند. به عبارت دیگر آنچه که موضوع برای حکم عقل است و عقل حکم به لزوم امثال از این دستور می‌کند صرف اطلاع بر اراده است، اراده‌ای که ابراز بشود چه با قول و چه با فعل، کاری به انشاء بعث و ایجاب ندارد؛ بعث، لزوم ایجاب از ابراز اراده انتزاع می‌شوند.

ایشان نتیجه می‌گیرند که جعلیت به آن معنا نسبت به این مرحله هم متصور نیست، جعلیت به این معنا که انشاء و قصد وسیله‌ای برای تحقق این حقیقت یا این حقایق در عالم مناسب یا عالم اعتبار عقلانی هستند مثل آنچه که در مثل ملکیت و وقفیت و امثال اینها وجود دارد جریان ندارد، لذا ایشان می‌فرماید اینکه مشهور شده است که احکام تکلیفی جعلی هستند این اصلی است که لا اساس له و هیچ اساسی ندارد.

در ادامه ایشان استدراکی دارند و می‌فرمایند نعم؛ می‌توانیم ادعای جعلیت در احکام تکلیفیه داشته باشیم لکن به یک معنای دیگری، یعنی می‌توانیم بگوییم احکام تکلیفیه مجعول‌اند به این معنا که بگوییم آن احکام ایجاد تکوینی است یعنی احکام تکلیفیه وضع و رفعشان به ید شارع است، به این اعتبار که شارع آنها را ایجاد می‌کند و شارع است که آنها را ایجاد کرده و آنها را ایجاد تکوینی؛ به این جهت و از این حیث می‌توانیم بگوییم در احکام تکلیفیه راه دارد.

این محصل فرمایش محقق عراقی که به طور کلی از فرمایش ایشان به دست می‌آید که حکم شرعی تکلیفی یک امر اعتباری و جعلی نیست و از مجموع کلمات ایشان بدست می‌آید که حکم شرعی یک امر واقعی است و تعریفی که از حکم شرعی ارائه داده‌اند که همان اراده تشریحیه مبرزه است؛ این گواه بر این مطلب است که حکم شرعی یک امر واقعی است.

همانطور که گفتیم ایشان این بحث را در خصوص حکم تکلیفی گفته‌اند که ما در جای خودش یعنی در بحث از حکم تکلیفی و حکم وضعی ان شاء الله خواهیم گفت که آیا قدر جامعی بین حکم تکلیفی و حکم وضعی وجود دارد یا ندارد؟ لذا در بعضی از کلمات دیده می‌شود که وقتی که می‌خواهند بحث از حکم شرعی بکنند، می‌گویند از آنجایی که سنخ حکم شرعی تکلیفی با حکم وضعی متفاوت است و اینها از دو سنخ و دو جنس متفاوت‌اند لذا یک حقیقت را برای حکم تکلیفی بیان کرده‌اند و حقیقت دیگری را برای حکم وضعی قائل شده‌اند، که این را باید مورد بررسی قرار دهیم که اساساً آیا قدر مشترکی بین حکم تکلیفی و حکم وضعی هست یا نیست؟ و اگر قدر مشترکی هست باید جنس آن قدر مشترک را بشناسیم، چون بالاخره این دو قسم مقسمشان واحد است و اگر مقسمشان واحد است باید معنای حکم شرعی مشخص شود؛ لذا اینکه بعضی از ابتدا اینها را از هم جدا می‌کنند و می‌گویند حکم تکلیفی یک جنس متفاوت از حکم وضعی است و اینها را به نحو مستقل بیان می‌کنند کار درستی نیست و از جمله سوالات فرعی که متوقف بر این بحث است این است که آیا حکم شرعی وضعیه از حکم تکلیفیه منتزع شده است کما اینکه مرحوم شیخ انصاری فرموده است؟ و آیا حکم وضعی مجعول بی واسطه شارع‌اند یا مجعول با واسطه که بحث مبسوطی است که باید در جای خودش بحث شود.

### **بررسی کلام ایشان:**

اما آیا کلام مرحوم محقق عراقی قابل قبول هست یا نه؟ که در اینجا به بررسی کلام ایشان می‌پردازیم. اینکه ایشان جعلیت احکام تکلیفیه را به همین معنایی که توضیحش گذشت، در مورد بعضی از مراتب حکم غیر متصور دانسته‌اند قابل قبول و صحیح است. اولاً نسبت به مرحله علم به مصلحت کلام ایشان درست است یعنی جعلیت به این معنا نسبت به این مرحله معنا ندارد و همچنین نسبت به مرحله لب اراده که از آن تعبیر به روح تکلیف کرده‌اند و گفته‌اند جعلیت معنا ندارد این هم مورد قبول ما هست. اما اینکه نسبت به مرحله انشاء مبرز اراده فرموده‌اند جعلیت معنا ندارد و گفته‌اند انشاء هم یک امر واقعی است و از مقوله فعل و خارج از اعتباریات جعلیه می‌باشد ما در این خصوص بحث داریم و این بخش از کلام

ایشان محل تامل است. اگر به یاد داشته باشید قبلا در بحث انشاء و اعتبار به این مسئله اشاره کردیم که اگر انشاء یک امر واقعی باشد، از این حیث است که فعل مُنشأ و معتبر محسوب می‌شود، ما اگر انشاء و اعتبار را به عنوان یک فعل مُنشأ و معتبر در نظر بگیریم یک امر واقعی محسوب می‌شود. مثلا وقتی سوال می‌شود فلانی چه کرد؟ جواب داده می‌شود «انشأ البیع» این انشاء حکایت از واقعیتی دارد چون انشاء که یک چیز فرضی نیست، خود انشاء به عنوان فعل و عملی از ناحیه مُنشأ و معتبر تلقی می‌شود. اما مراد ما از انشاء «انشاء بما انه انشاء» نیست که بگوییم این فعل است و بگوییم یک امر واقعی است بلکه انشاء که ما آن را مساوی با اعتبار دانستیم عبارت است از «ایجاد المعنا باللفظ فی الوعاء المناسب له» این ایجاد المعنا باللفظ در عالم اعتبار یک امر واقعی نیست بلکه یک امر اعتباری است یعنی انشاء خودش یک نوع جعل است چه انشاء را مساوی با جعل بدانیم و چه نسبت آن را عموم و خصوص مطلق یا من وجه بدانیم بالاخره انشاء یک نوع جعل و اعتبار است و کسی قائل به نسبت تباین بین اعتبار و انشاء نشده است و انشاء و اعتبار از یک جنس هستند ولو در بعضی از موارد و اگر گفتیم انشاء یک نوع جعل و اعتبار است دیگر نمی‌توانیم بگوییم یک امر واقعی است چون ما وقتی حقیقت انشاء را لحاظ می‌کنیم به عنوان اینکه مُنشأ کاری را انجام می‌دهد نمی‌توانیم بگوییم یک امر واقعی است وقتی می‌گوییم معتبر اعتبار می‌کند، این اعتبار را از یک جهت می‌توان یک امر واقعی دانست و آن به لحاظ «بما انه فعل صدر عن المعبر» است اما مراد ما از انشاء این نیست و انشاء را به عنوان یک مرتبه از مراتب حکم به تعبیر ایشان انشاء مبرز اراده را ما نمی‌توانیم بگوییم یک امر واقعی است مسلم یک امر جعلی و اعتباری است.

اما راجع به مرحله بعث، لزوم و ایجاب البته با تسامح، تا حدی کلام ایشان قابل قبول است این که نسبت به مرحله بعث جعلیت شاید به آن معنا قابل تصور نباشد و اینها اموری هستند که از اراده مبرزه انتزاع می‌شوند لذا اگر به یاد داشته باشید از مراتب حکم ندانستیم و قائل شدیم که حکم فقط یک مرتبه داشت و آن هم مرتبه انشاء بود.

**سوال:** آیا فقط صرف اطلاع پیدا کردن عبد از اراده مولی موجب انبعاث می‌شود کما اینکه محقق عراقی فرموده‌اند یا باید حتما انشاء هم صورت گیرد؟

**استاد:** این بحث را باید در جای خودش طرح کنیم، که اساسا در مسئله اطاعت و امتثال که حکم عقل است، آیا انشاء لازم است یا نه؟ که بعضی این را مطرح کرده‌اند و مثال آن این است که عبد اطلاع پیدا می‌کند که فرزند مولی در حال غرق شدن است و اصلا خود مولی هم خبر ندارد، که در نتیجه امر به نجات نکرده است و حکمی ندارد، در این مورد آیا لازم است که عبد او را نجات دهد؟ گفته‌اند در اینجا انقاذ واجب است ولو در ذهن مولی این موضوع نیامده است و خبر ندارد لذا می‌گویند صرف اطلاع بر اراده مولی و علم به خواست مولی کفایت می‌کند.

این یک مسئله‌ای است که باید آن را حل کنیم، چون ما قائلیم که حکم عبارت است از انشاء و همچنین آنهایی که می‌گویند حکم عبارت از بعث است باید این مسئله را حل کنند که چطور با صرف اطلاع بدون انشاء و بعث و جوب اطاعت ثابت می‌شود. همچنین حتی مثل محقق عراقی که قائل است به اینکه حکم عبارت است از اراده مبرزه هم باید این مسئله را حل کنند. اما بحث فعلی ما این است که آیا نسبت به مرحله بعث جعلیت متصور است یا خیر؟ که در این مرحله جعلیت متصور نیست یعنی بعث مجعول نیست.

علی ای حال مشکل اساسی ما با مرحوم محقق عراقی در این است که ایشان چون حکم را اراده مبرزه می دانند آن را یک امر واقعی محسوب کرده اند و ما این نظر را قبول نداریم، بلکه؛ اگر حکم را اراده مبرزه بدانیم و عبارت از اراده مبرزه بدانیم یک امر واقعی است ولی مسئله اساسی این است که ما حکم را اراده تشریحیه اعم از اراده مبرزه نمی دانیم و به نظر ما حکم عبارت است از همان مرتبه انشاء است بنا براین کلام مرحوم محقق عراقی قابل قبول نیست.